

نشست "روابط ایران - آمریکا در پرتو تحولات منطقه ای" با حضور پرفسور گراهام آلیسون از دانشگاه هاروارد

روز چهارشنبه ۴ تیر ماه ۱۳۹۳، پرفسور گراهام آلیسون تئوری پرداز برجسته روابط بین الملل از دانشگاه هاروارد در مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه در خصوص بررسی تحولات منطقه ای و آخرین وضعیت روابط ایران و آمریکا سخنرانی کرد. در این نشست پژوهشگران مقیم و مهمان پژوهشکده، اساتید دانشگاه و تعدادی از دانشجویان مقاطع دکتری و کارشناسی ارشد از دانشگاه های مختلف حضور داشتند. دکتر کیهان برزگر رئیس پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه مدیر این نشست بود.

دکتر کیهان برزگر: خوشحالیم که پرفسور گراهام آلیسون از دانشگاه هاروارد امروز مهمان این پژوهشکده هستند. پرفسور آلیسون رئیس "مرکز علوم و موضوعات روابط بین الملل بلفر" و "استاد حکومت در دانشکده حکومت جان اف. کندی، دانشگاه هاروارد"، بنیانگذار دانشکده نوین جان اف. کندی هستند و مشاغل اجرایی بسیاری داشته اند. دکتر آلیسون کتاب های بسیاری دارند. از میان کتب متعدد ایشان، سه کتاب بسیار مهم هستند. نخستین آن، کتاب *ماهیت تصمیم گیری: توضیحی درباره بحران موشکی کوبا* (۱۹۷۱)، است که به فارسی ترجمه شده و یکی از کتب مرجع در آن زمانها (دهه ۱۹۷۰) بوده است. *لی کوآن یو: درک عمیق رئیس بزرگ از چین، ایالات متحده و جهان* (با همکاری رابرت بلک ویل)، دومین کتاب است. سومین کتاب وی نیز با عنوان *تروریسم هسته ای: فاجعه نهایی قابل پیشگیری*، بسیار معروف است و به عنوان یکی از "۱۰۰ کتاب برجسته سال ۲۰۰۴" توسط نیویورک تایمز انتخاب شد. همچنین، این کتاب درون مایه جدیدی را با عنوان "تروریسم هسته-ای" در رشته روابط بین الملل وارد کرده است. پرفسور آلیسون، شاید شما تمایل داشته باشید چند کلمه ای درباره مرکز بلفر هاروارد، فعالیتها و برنامه های آن صحبت کنید. حضار نشست امروز ما، پژوهشگران، اعضای هیات علمی برجسته و بیشتر دانشجویان دکتری از دانشگاه های مختلف تهران هستند.

پرفسور گراهام آلیسون: خوشحالم که در تهران هستم. این سومین سفرم به ایران است. مرکز علوم و موضوعات روابط بین الملل بلفر در رابطه با کار بر روی موضوعات مربوط به ایران

بسیار فعال شده و به مسائل ایران خیلی علاقمند است. ما سال‌هاست که هر ساله یا هر یک سال در میان، پژوهشگر از ایران داشته‌ایم؛ نمونه آشکار آن دکتر برزگر هستند؛ پیش از دکتر برزگر، دکتر عباس ملکی پژوهشگر مهمان این مرکز بود که در حال حاضر، معاون پژوهش‌های روابط بین‌الملل مرکز تحقیقات استراتژیک می‌باشد.

به نظر من، فرصت‌هایی که "حضور در یک جامعه تحلیلی" پیش روی ما قرار می‌دهد، "رو به جلو بودن آن" و "فارغ بودن از محدودیت‌های سیاسی" است و در نتیجه، آن می‌تواند بنیاد حقایق و تحلیل‌ها باشد. امور بسیاری دارند سریع حرکت می‌کنند. حساب همه چیز را نگاه داشتن و به همه چیز توجه کردن و نیز فهم پویایی‌ها بسیار دشوار است. به عنوان مثال، چنانچه کسی به رئیس جمهور جورج بوش توضیح داده بود که نتیجه سقوط صدام حسین، روی کار آمدن قدرتی خواهد بود که بیشتر متمایل به ایران خواهد بود تا ایالات متحده؛ او هرگز این موضوع را در آن زمان باور نمی‌کرد.

در واقع بیشتر اوقات، اعمال یک حکومت به نفع حکومت دیگری تمام خواهد شد؛ گرچه لزوماً این امر قصد اصلی شما نبوده است. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا منافع ایران و آمریکا به طرز تغییرناپذیری متضاد یکدیگر هستند؟ که البته، این نوع نگاه خود نوعی ساده‌سازی مسائل است و یا آیا این موضوع غلط است که واقعاً منافع بی‌شمار مشترک یا تقریباً مشترکی میان ایران و آمریکا وجود دارد؟ قطعاً چنانچه ما به حوادث عراق امروز نگاه کنیم، شمار زیادی از مردم موافق دیدگاه دوم هستند؛ اینکه منافع ایران و آمریکا در همکاری‌های بیشتر است و یا این موضوع را مطرح می‌کنند که همکاری متحمل‌ترین راه برای بهبود روابط آنها است. بنابراین، به نظرم، یقیناً زمان خوبی برای مراکز مطالعاتی همچون این مرکز است که سعی کنند تا به صورت جدی درباره این موضوعات فکر کنند.

دکتر کیهان برزگر: من قصد دارم سه موضوع مهم را مطرح بکنم تا پژوهشگران با "دیدگاه

آمریکایی" آشنا شوند. نخست، روابط ایران و آمریکا در چارچوب معامله بزرگ (Grand Deal) که در سال ۱۹۷۲ میان چین و آمریکا اتفاق افتاد. مسأله این است که آیا برای آمریکا امکانپذیر است که ایران را بپذیرد همان طور که این امر درباره چین اتفاق افتاد. محدودیت‌ها چه هستند؟ چه ویژگی‌هایی توسط ایران یا از سوی آمریکا لازم است ارائه شوند؟ پیش از پاسخ به این سؤالات، من کمی درباره نگرش ایران به این معامله بزرگ صحبت خواهم کرد. در این باره، دو دیدگاه در ایران وجود دارد. یک دیدگاه معتقد است که ما باید با آمریکا درباره یک "معامله جامع" گفتگو کنیم. این بدین معناست که ما

باید همه موضوعات را، موضوعات منطقه‌ای، مسأله هسته‌ای و دیگر مسائل را روی میز قرار دهیم و ما سعی کنیم تا منافع مشترک هر دو طرف را پیدا کرده و به راه‌حلهایی دست یابیم. دیدگاه دیگر معتقد است که ما نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم زیرا ما به آمریکا اعتماد نداریم؛ ما نمی‌توانیم همه موضوعات را بر روی میز قرار دهیم. ما لازم است که "گام به گام" پیش رویم، "رویکرد گام به گام و تدریجی." این نوع طرز فکر بدین معناست که تا حدی لازم است ما با یکدیگر در ارتباط با موضوعات منطقه‌ای مانند مسأله افغانستان کار کنیم؛ زیرا افغانستان جایی است که ایران بیشترین منافع به ویژه منافع ژئوپلیتیکی را با آمریکا در این کشور دارد. البته، هنگامی که مسأله عراق و سوریه مطرح می‌شود، دیدگاه‌های منطقه‌ای آنها متفاوت است. دیدگاه سوم این است که هر دو این رویکردها می‌توانند در کنار یکدیگر مطرح شوند و ما می‌توانیم در ارتباط با مسائل منطقه‌ای، به موازات یکدیگر کار کنیم؛ مانند آنچه در سوریه اتفاق افتاد و یا آنچه این روزها ما درباره همکاری ایران و آمریکا در عراق داریم صحبت می‌کنیم. به نظر من، لازم است که اول این معامله انجام شود و سپس همکاری‌های بیشتری درباره موضوعات منطقه‌ای وجود داشته باشد. من می‌خواهم نظر شما درباره این معامله بزرگ میان ایران و آمریکا را بدانم و اینکه دیدگاه آمریکا نسبت به يك معامله بزرگ با ایران چیست؟

پروفسور گراهام آلیسون: من در ابتدا، چند کلمه‌ای درباره این شباهت یعنی مسأله روابط آمریکا - چین صحبت خواهم کرد. ارنست می (Ernest May) در کتاب خود با عنوان "تفکر در زمان" - و با عنوان فرعی برهان آوردن از درون تاریخ - بیان می‌کند که یک راه برای برانگیختن تصورمان درباره احتمالات پیش‌روی، نگاه به تاریخ (گذشته) به منظور یافتن شباهت‌های تاریخی است؛ این راه به ما یادآوری می‌کند چیزهایی که تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسد، واقعاً اتفاق می‌افتند. این امر بدین معنا نیست که آنها می‌توانند دوباره اتفاق افتند و موقعیت کنونی قطعاً موقعیتی نیست که در ۱۹۶۹ وجود داشت؛ گرچه برخی شباهت‌هایی نیز وجود دارد. اول آنکه، در ۱۹۶۹، آمریکا در جنگ ویتنام درگیر بود و پانصد هزار نفر سرباز آمریکایی در این کشور درگیر بودند و ما واقعاً بازنده بودیم. دوم آنکه، آمریکا طی دوره جنگ سرد، به این باور رسیده بود که بزرگ‌ترین دشمن جهان برای آمریکا، امپراتوری شیطان [شوروی سابق] - اصطلاح به کار برده شده توسط ریگان - است و چین تنها یکی از اقمار شوروی سابق و به نوعی جزء کوچکی از آن بود. همچنین مائو تسه‌تونگ نیز نسبت به فشار شوروی بر چین نگران بود.

بنابراین، در آن زمان این عقیده وجود داشت که گرچه کمونیسم دشمن است و کمونیسم شوروی سابق، بزرگ‌ترین شیطان است، با این وجود، امکان‌پذیر است که چین کمونیست را از شوروی سابق جدا کرد؛ این موضوع در واقع، موضوعی بود که در ۱۹۶۹ مطرح بود. این مسأله‌ای بسیار حساس در سیاست آمریکا بود، زیرا آمریکا تایوان را به عنوان حکومت و نماینده رسمی چین به رسمیت شناخته بود.^۱ تصمیم بر مذاکره با چین، موضوعی بسیار حساس بود که نیکسون و کیسینجر هرگز این مسأله را با وزیر امور خارجه مطرح نکردند؛ زیرا اگر مطالعه و بررسی‌ای در وزارت خارجه انجام می‌شد، به عنوان ایده‌ای رادیکال تلقی می‌شد که به سرعت این ایده به نوعی نابود می‌شد؛ چرا که این ایده به معنای رها کردن متحد ما یعنی تایوان دموکراتیک و برقراری رابطه با چین کمونیست بود؛ ایده‌ای غیرقابل باور. بنابراین، اول، کیسینجر گفتگوهای با چوین‌لای به طور مخفیانه داشت و سپس، اعلام شد که در ۱۹۷۲، نیکسون به چین رفت. در نتیجه این دیدار، ایالات متحده تایوان را به رسمیت نشناخت، بلکه پکن را به عنوان حکومت چین به رسمیت شناخت و در واقع، ائتلافی دوفاکتو (ضمنی) میان چین کمونیست و آمریکا علیه شوروی سابق بوجود آمد.

بنابراین، این اتفاق، یکی از حوادث ناگهانی و جدی در روابط گذشته آمریکا بود و این رویداد، در واقع، "بازی با کارت چین" در عرصه سیاست نامیده می‌شد. این اتفاق بسیار مفید و کمک‌کننده بود. چین برای آمریکا در خروج این کشور از ویتنام بسیار کمک‌کننده بود و روابط چین - آمریکا در تحلیل بردن و تضعیف کردن شوروی سابق نیز بسیار کمک‌کننده و سازنده بود؛ چرا که پس از آن، ما متوجه شدیم که مائو واقعاً ترس از حمله شوروی سابق به چین را داشت. بنابراین، این رویداد کاملاً پیچیده بود. در روابط بین‌الملل، این ایده که همه چیز سیاه و سفید است، بسیار ساده‌سازی مسائل است؛ تقریباً در هر وضعیتی، لایه‌های بسیار مختلفی وجود دارد.

^۱ توضیح بیشتر گزارشگر این نشست درباره مذاکرات آمریکا و چین: تا پیش از مذاکرات میان آمریکا و چین در سال ۱۹۷۱ به منظور عادی‌سازی روابطشان، تایوان نماینده رسمی چین و نیز نماینده چین در سازمان ملل متحد بود، اما پس از مذاکرات دوجانبه میان آمریکا و چین در ۱۹۷۱ - دیپلماسی پینگ پنگ - برای عادی‌سازی روابطشان، دولت‌های غربی شناسایی خود را از تایوان به چین کمونیست مائویی تغییر دادند و چین کرسی سازمان ملل متحد را به جای تایوان بدست آورد. در واقع، یکی از شروط اصلی چین برای بازسازی روابطشان با ایالات متحده، به رسمیت شناختن آن به عنوان نماینده جمهوری خلق چین بود. لازم به ذکر است که وضعیت وخیم امنیتی چین از یک سو و گرفتاری ایالات متحده در ویتنام را می‌توان از مهم‌ترین علل شکل‌گیری مذاکرات و سوق یافتن دو کشور به سوی برقراری روابط تلقی کرد. آمریکا در جنگ ویتنام درگیر بود و برای خروج از ویتنام به چین نیازمند بود. در مقابل، چین نیز بر آن بود که از طریق عادی‌سازی روابط خود با آمریکا، فشار شوروی بر خود را متوازن سازد. در این زمینه، برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به: محسن شریعتی‌نیا، «مذاکرات تهران - واشنگتن؛ یادآور مذاکرات آمریکا - چین»، دیپلماسی ایرانی، ۲۸ آبان ۱۳۹۱، در:

در حال حاضر، اجازه بدهید که من به مسأله "ایران و آمریکا" بپردازم. ایران و آمریکا از تاریخ پیچیده‌ای در روابط خود برخوردارند. هم برای ایران و هم برای آمریکا آسان بوده است که دیگری را به عنوان دشمن اصلی توصیف کنند؛ این در واقع، تصویری غالب است. اما هنگامی که ما به سطح بعدی در تحلیل خود درباره آنچه در گذشته نزدیک میان این دو کشور اتفاق افتاده است، نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که مسأله بسیار پیچیده است؛ چرا که یکی از اصول روابط بین‌الملل این است که "دشمن دشمن من، دوست من است." اما باید توجه کرد که این اصل همیشه نمی‌تواند صحیح باشد. به عنوان مثال، چه کسی دشمن اصلی ایران در ۲۵ سال گذشته بود؟ شوروی سابق. چه کشوری بیشترین اقدامات را برای به تحلیل بردن شوروی سابق انجام داد و سرانجام، آن را شکست داد؟ ایالات متحده. بنابراین، در اینجا، آیا دشمن دشمن من، دوست من می‌باشد؟ همین‌طور، چه کسی طی ۱۰ سال گذشته، دومین دشمن بزرگ ایران بود؟ صدام. جنگ هشت ساله ایران - عراق، جنگی بسیار وحشتناک بود. اما چه کشوری موجب سرنگونی صدام شد؟ ایالات متحده. بنابراین، آیا اصل دشمن دشمن من در اینجا مصداق دارد؟ و یا چه کسی سومین دشمن بزرگ ایران است؟ طالبان. اما چه کشوری بیشترین اقدامات را علیه طالبان انجام داد؟ از این رو، اصل دشمن دشمن من در اینجا مصداق ندارد.

همچنین، چنانچه شما به وضعیت کنونی عراق نگاه کنید، می‌بینید که نخستین کار داعش، خسته کردن مالکی و حکومت شیعی بغداد است اما بغدادی بسیار تمایل دارد که علیه آمریکایی‌ها و نیز ایرانی‌ها اقدام کند. در نتیجه، آیا اصل دشمن دشمن من در اینجا مصداق دارد؟ از این رو است که مردم دارند می‌گویند که آیا ایران و آمریکا نسبت به این مسأله - داعش - اشتراک منافع یا تضاد منافع دارند؟ در خصوص مسأله افغانستان باید گفت که از نقطه نظر آمریکا، ما داریم از افغانستان خارج می‌شویم، اما شما همسایه افغانستان هستید و نمی‌توانید به جایی بروید. بنابراین، مسأله افغانستان یک مشکل برای ایران است، همان‌طور که آن قبلاً بود و در آینده نیز برای ایران مشکل خواهد بود و آمریکا به سادگی نمی‌خواهد آنجا را ترک کند؛ گرچه قصد ترک کردن این کشور را دارد. بنابراین، اگر شما یک شطرنج باز باشید و تصور کنید که از جانب آمریکا کیسینجر هستید و طرف مقابل شما نیز چو آن‌لای از سوی چین باشد، آنگاه می‌توانید به خود بگویید که این‌ها، عناصر نوعی توافق هستند که می‌توانند منجر به "آرایش جدیدی از نیروها و اجزاء" شوند. اما من نسبت به هیچ چیز و همین‌طور این

آرایش جدید شرطی نمی‌بندم؛ به نظر من این مسأله، مسأله‌ای بسیار بزرگ است که ما را وامی‌دارد تا پیچیده‌تر به این موضوع نگاه کنیم.

دکتر کیهان برزگر: به نظر من، شما درست می‌گویید که دو طرف منافع مشترکی را با یکدیگر در مبارزه‌ها به ویژه علیه تروریسم و گروه‌های خشن دارند. اما هنگامی که منافع "دولت‌ها" مطرح می‌شود، به نظر می‌رسد که این منافع مشترک برای نزدیک کردن آنها به یکدیگر کافی نیستند. در غیر این صورت، ایران و آمریکا از بروز حوادث اخیر در عراق استفاده می‌کردند و تلاش می‌کردند تا با یکدیگر همکاری کنند. دیدگاه خود من این است که حوادث اخیر عراق، جنگی ایدئولوژیک است که دارای برخی ابعاد و رقابت‌های ژئوپلیتیکی است و شامل دولت‌هایی مانند ترکیه، عربستان سعودی، اردن و اساساً متحدان آمریکا در منطقه می‌شود و چنانچه ایران بخواهد با آمریکا در این چارچوب همکاری کند، ممکن است چالش‌های زیادی را برای منافع ژئوپلیتیکی ایران در منطقه به دنبال داشته باشد. اما با توجه به اینکه ایران در مسیر تنش زدایی با آمریکا است، آنگاه این سؤال مطرح می‌شود که ایران چگونه می‌تواند میان روابط منطقه‌ای خود و روابطش با آمریکا توازن ایجاد کند؟ و یا دو طرف می‌توانند به طور غیرمستقیم با یکدیگر همکاری کنند؛ به ویژه همکاری درخصوص تبادل اطلاعاتی، آن‌گونه که در جنگ افغانستان در ۲۰۰۱ انجام دادند. بدین معنا که ایران اطلاعات درباره میدان‌ها بدهد، آمریکا مواضع تروریستی را بمب‌گذاری کند، و سپس نیروهای میدانی عراقی کار را تمام کنند. اما به نظر نمی‌رسد که چنین مدلی در عراق نیز عملی باشد زیرا عراق در چارچوب قدرت و ساختار سیاسی خود، جامعه متفاوتی است. عراق کشوری چند قومیتی با تمامیت جغرافیایی مجزایی است و به شدت به سیاست جهان عرب متصل شده است. بنابراین، من مطمئن نیستم که ایران و آمریکا قصد همکاری کردن با یکدیگر را در عراق داشته باشند. رهبر معظم ایران نسبت به یک جنگ فرقه‌گرایانه شیعی - سنی احتمالی هشدار دادند و ایران قصد همکاری با آمریکا را ندارد. به نظر من باید چیزی فراتر از این منافع مشترک وجود داشته باشد زیرا این مسأله به بافت و چارچوب منطقه‌ای باز می‌گردد که این امر در عین حال، اوضاع را بسیار پیچیده می‌کند.

پروفسور گراهام آلیسون: من کاملاً موافق هستم اما اگر شما به چارچوب منطقه‌ای نگاه کنید، این مسأله به یک اندازه برای آمریکا نیز پیچیده است. بنابراین، اگر آمریکا راهی را برای همکاری با ایران در نظر بگیرد، کدام روابط منطقه‌ای این امر را به خطر می‌اندازد؟ سعودی‌ها، اسرائیلی‌ها، ترک‌ها و اردنی‌ها. بنابراین، به نظر من، از نقطه نظر هر دو طرف، واقعیت این است که این امر -

همکاری آمریکا با ایران - نوعی نگرانی منطقه‌ای را به دنبال خواهد داشت. اگر شما به مسأله چین و آمریکا نگاه کنید، می‌بینید هنگامی که آمریکا چین را به رسمیت شناخت، ژاپنی‌ها در واقع، دچار حمله قلبی شدند. آنها فکر می‌کردند که عادی‌سازی روابط آمریکا و چین نوعی سونامی بود زیرا ژاپن در ائتلافی نظامی با آمریکا بود و پیمان دفاعی میان ژاپن و آمریکا علیه کمونیست‌ها وجود داشت؛ چهره کمونیسم برای ژاپن، چین بود. بنابراین، هنگامی که اعلام شد که نیکسون به چین رفت، ژاپنی‌ها یک شبه از خود بیخود شدند و خودشان را به سرعت به پکن رساندند و سعی در مدیریت روابطشان با چین کردند. بنابراین، به نظر من، این حقیقت که همکاری آمریکا با ایران و نیز توجه آنها به اشتراک منافع، نوعی "آشوب و ناراحتی منطقه‌ای" (Regional Disturbance) را ایجاد می‌کند، برای هر دو طرف صحیح می‌باشد.

دکتر کیهان برزگر: در خصوص این مسأله به نظر من، شما باید درباره سیاست و جامعه روشنفکری ایران بدانید و آن مسأله سیاست "معیارهای دوگانه" (Double Standards) آمریکا درباره مسائل منطقه‌ای و به ویژه نقش و جایگاه ایران در منطقه است که هم در چارچوب عملی و هم در چارچوب نظری موقعیت آمریکا را در منطقه دارد به چالش می‌کشد. به عنوان مثال، می‌توان به نحوه برخورد آمریکا نسبت به متحد سنتی اش، حسنی مبارک در مصر اشاره کرد؛ این کشور از مرسی حمایت کرد. سپس، کودتای نظامی اتفاق افتاد و جانب‌السیسی را گرفت. شما می‌بینید هنگامی که آمریکا میان ارزش‌ها و منافع خود می‌ماند، در نهایت، "حفظ منافع" خود را انتخاب می‌کند. همان‌طور که بحران سوریه، سکوت آمریکا در قبال مسأله حقوق بشر در عربستان سعودی یا اعزام نیروها برای سرکوبی شیعیان بحرینی و ... این مسأله را نشان می‌دهد. منظور من این است در تاریخ خاورمیانه، من حتی یک مورد را ندیده‌ام که ایالات متحده منافع خود را به خاطر ارزش‌هایش فدا کند. من می‌توانم برای شما مثال عراق را بزنم. در ۲۰۰۶-۲۰۰۷، ما تجربه سه دوره گفتگو میان ایران و آمریکا در ارتباط با حل بحران عراق را داشتیم. آنچه آمریکا در آن زمان از ایران می‌خواست، حل موضوعات روزانه‌ای مانند کمک به آمریکا در مبارزه با شورشیان و ایجاد ثبات در عراق بود که البته، منفعت مشترک خوبی بود. ایرانی‌ها استدلال کردند که اجازه بدهید به طور همزمان درباره منفعت مشترک مهم دیگری یعنی آینده عراق و نقش برابر ایران در این وضعیت گفتگو کنیم، اما آمریکایی‌ها هرگز این را نپذیرفتند و همان‌طور که همه می‌دانیم، گفتگوها ادامه پیدا نکرد. این یعنی معیارهای دوگانه؛ گفتگو با کسی و به طور همزمان، انکار نقش آن در سطح حداقل. امروزه، این سیاست

معیارهای دوگانه خود را در برخورد با دو مورد جداگانه یعنی بحران های عراق و سوریه نشان می دهد. در عراق، اوباما به سرعت نسبت به بسیج نیروها به منظور سرکوب کردن گروه دولت اسلامی عراق و شام واکنش نشان داد اما در سوریه، داستان متفاوت است. این سیاست معیارهای دوگانه ایرانی ها را وا می دارد تا فکر کنند که در پشت پرده، اهداف واقعی آمریکا در منطقه چیست و همچنین، آنها را وامی دارد که در همکاری با آمریکا محتاط باشند؛ چرا که نمی دانند که این وضعیت پیچیده چگونه قرار است مدیریت شود. البته، مثال های دیگری نیز وجود دارند.

پروفسور گراهام آلیسون: در این باره من با شما موافقم. به نظر من، هر ملتی سعی می کند که میان منافع و ارزش های خود توازن ایجاد کند. هر موردی که مستلزم قضاوت و مصالحه باشد، آن کشور را نسبت به مسأله "معیارهای دوگانه" آسیب پذیر قرار می دهد؛ چرا که منافع و ارزش ها به آسانی با یکدیگر یکی نمی شوند و آنها مانند اموری غیرقابل فهم به نظر می رسند و در نتیجه، این مسأله همواره پیچیده است. البته من، خود بیشتر تحلیل گر سیاسی منافع محور (تحلیل مبتنی بر منافع) هستم. بنابراین، من هنگام تحلیل مسائل، اول، بر منافع تأکید می کنم اما درک می کنم که در سیاست آمریکا، ترکیب منافع و ارزش ها به توجیه عمومی (همگانی) و حفظ حمایت پایدار مردم از سیاست های آمریکا نیاز دارد. در واقع، باید یک "داستان مبتنی بر ارزش ها" (Values Story) به موازات پیگیری منافع وجود داشته باشد که در آن ارزش ها نیز پیش روند؛ حتی اگر به تدریج باشد. اما به نظر من، در هر دولتی، هنگامی که شما به انتخاب های واقعی و ملموس نگاه می کنید، کشمکش میان منافع و ارزش ها را می بینید. در این ارتباط، می توان به مصر و عراق، به عنوان دو مثال خوب اشاره کرد.

در مصر، هیچ تردیدی وجود ندارد که دولت اوباما در آغاز، تمایل ناگهانی را شدید برای دموکراسی، مرسی و اخوان المسلمین پذیرفت. در حال حاضر، شاید این موضوع نگاهی ایده آل گرا باشد، اما آن زمان امیدبخش به نظر می رسید و دولت اوباما فرض را بر درستی آن قرار داد؛ این نگرشی بود که از نگاه بسیاری از مردم منطقه از جمله از نگاه بیشتر دوستان عرب آمریکا و اسرائیلی ها، غلط تلقی می شد؛ چرا که نگاه آنها به اخوان المسلمین منفی بود. اما آمریکا اخوان المسلمین را به عنوان "گروهی سیاسی" و نه تروریستی تلقی می کرد. من با شما موافقم که سرنگونی مرسی اساساً کودتایی نظامی بود و مرحله ای از ضدانقلاب (Counterrevolution) می باشد؛ واقعیتی که اتفاق افتاده است؛ چه آمریکا آن را دوست داشته باشد و چه دوست نداشته باشد. احتمالاً این

رژیم(السیسی)، رژیم آینده مصر خواهد بود و آمریکا علاقمند به مشاهده رفتار خارجی این رژیم است؛ بدین معنا که آمریکا تقریباً آن را می‌پذیرد و حتی کمک‌هایی را در اختیار آن قرار می‌دهد. بنابراین، من کاملاً با شما موافق هستم، نوعی پیچیدگی وجود دارد.

درباره عراق، وضعیت پیچیده‌تر است. من خودم در مرحله‌ای فکر می‌کردم که سقوط صدام ایده‌ای خوب بود، ولی من درباره آن بیشتر فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که صدام دیکتاتوری مخوف و بی‌رحم بود. اما نتیجه اجتناب‌ناپذیر سقوط صدام الزاماً یا جایگزینی صدام با فردی مانند او - مانند السیسی مصر - بود یا شما می‌توانستید تصور کنید که در یک جامعه چند قومیتی دموکراسی می‌شد. به نظر من، ایده دوم بسیار آرمان‌گرایانه بود و بعید بود که موفق بشود. در حال حاضر، نیز حکومتی با اکثریت شیعی عراق را اداره می‌کند و در واقع، گذار از یک حکومت مسلط سنی (سنی محور) به حکومتی با اکثریت شیعیان، خود رفتاری‌های جدیدی را موجب شده است. دکتر برزگر، نظر شما در این باره چیست؟ آیا این مسأله در راستای منافع آمریکا بود که به سادگی از دست صدام خلاص شود، مطمئن شود که تسلیحات کشتار جمعی وجود ندارد و فرد مستبد سنی دیگری روی کار آید که در واقع، همان نظام دوره پیشین را حفظ کند؟

دکتر کیهان برزگر: بسیار خوب، شما درست می‌گویید. اما من می‌گویم که آمریکا این کار را اصولاً برای ایران انجام نداد، بلکه برای منافع خودش انجام داد. البته، ایرانی‌ها از این تحول خوشحال بودند، اما مسأله واقعی برای ایرانی‌ها، پس از حمله بود و در واقع، شیوه‌ای بود که ایران را به عنوان نقطه بعدی تهدید می‌کرد. درحقیقت، حمله آمریکا به عراق، به طرز بدی کل منطقه را تحت تأثیر قرار داد. منظور من این است که آن معادلات طبیعی قدرت را تغییر داده است و ایران را مجبور به شکل دادن دوباره سیاست منطقه‌ای‌اش کرده و واگرایی‌های زیادی میان ایران و همسایگانش را موجب شده است. در واقع، عامل منطقه‌ای همواره مهم‌ترین عامل در شکل دادن به مسائل خاورمیانه می‌باشد. شما درحال حاضر، به بحران افغانستان یا بحران سوریه نگاه کنید. منظورم این است که آمریکا نقش ایران را در مسائل منطقه‌ای نادیده گرفت یا کمتر از حد برآورده کرد که این امر به آسانی ایران را از همکاری با آمریکا درباره مسائل منطقه‌ای دور کرد و واقعا ایران را مجبور کرد تا سیاست مهار (Containment Policy) خود را در مبارزه با تروریسم و ... دنبال کند. درحقیقت، منظورم این است که یک سیاست نسبتاً تطبیق‌جویانه تر در قبال ایران در آن زمان، سرنوشت منطقه را می‌توانست تغییر دهد. به نظر من، سیاست آمریکا حتی به منافع این کشور

لطمه زد چرا که آن موجب طولانی شدن بحران شد. ما نباید این حقیقت را فراموش کنیم - البته، در روابط ایران و آمریکا بسیار مایه تاسف است - هنگامی که ایران به آمریکا در افغانستان کمک کرد، سیاست ایدئولوژیک "محور شرارت" (Axis of Evil) مطرح شد و آن کل چیزها را تغییر داد. مایه تاسف بود، اما به هر حال، زمان گذشته است. هم اکنون، مسأله این است که آمریکا چطور می خواهد نقش خود را در منطقه به نفع متحدان منطقه ای خود و به ضرر ایران نهادینه کند؟ این مسأله واقعا برای ایران مهم است. شما این موضوع را در چارچوب روابط ایران و آمریکا در منطقه چگونه می بینید؟

پروفسور گراهام آلیسون: به نظر من، هم عراق و هم افغانستان، دو مسأله پیچیده برای آمریکایی ها هستند. بنابراین، آمریکایی ها بسیار ساده انگار هستند و برای آمریکایی ها دشوار است که به همه گروه های قومی مختلف، به همه کشمکش های مذهبی مختلف و به همه جریان های تروریستی یا جریان های افراطی مختلف توجه داشته باشند؛ این نکته اول است. نکته دوم اینکه آمریکایی ها به عنوان یک جامعه نسبت به منطقه بسیار خسته هستند. از این رو، آنها دوست دارند که منطقه را ترک کنند. اگر آنها می توانستند راهی پیدا کنند و جعبه ای را داشتند که بتوانند منطقه را در آن بگذارند و این جعبه را در ۱۰ سال آینده باز کنند تا ببینند چه اتفاقی افتاده است، آنگاه خوشحال می شدند. البته، این یک شوخی نشدنی است. بنابراین، به نظر من، در ارتباط با عراق، قطعاً اوپاما نسبت به ورود دوباره به عراق کاملاً محتاط است و به شدت ترجیح می دهد که وارد آن نشود اما درک می کند که داعش گروهی وحشتناک است که هم منافع آمریکا را در منطقه و هم منافع این کشور را در سطحی وسیع تر تهدید می کند. بنابراین، اگر شرایطی بتواند ایجاد شود که این گروه مهار شود یا شکست داده شود، به نظر من، آمریکا به طور آشکارا گزینه ها را دارد بررسی می کند. این گزینه ها چه هستند؟ آنچه من دارم پیشنهاد می کنم، دیدگاه های آمریکا نمی باشند، بلکه نظرات شخصی خودم است. من می گویم: آیا حکومت مالکی به پایان خواهد رسید؟ من می گویم: بله. به نظر من مالکی به عنوان یک رهبر وظایف خود را به خوبی انجام نداده است و باید برود. البته من تصمیم گیرنده نیستم، بلکه مردم عراق باید در این باره تصمیم بگیرند. مگر اینکه حکومتی باشد که تا حدی از همه مردم حمایت کند؛ به طوری که اکراد و سنی ها احساس کنند که دلایلی به منظور تلاش برای زندگی کردن دارند.

دکتر کیهان برزگر: سؤال پایانی من این است که دانشکده جان اف. کندی دانشگاه هاروارد

که در کانون آن مرکز بلگر زیر نظر ریاست شما قرار دارد، چه نقش و تلاشی در معرفی فهم ها و

شناخت های جدید از مسائل ایران داشته است؟ هاروارد مشهور به "مغز تتوریک برای حلقه های سیاستگذاران آمریکا" می باشد. طی دهه ها، ما شاهد بوده ایم که استراتژی آمریکا این مفهوم را دنبال می کرد که ایران منبع اصلی تهدید برای منافع آمریکا در منطقه است و باید وضعیت موازنه قدرت برای کنترل کردن نقش ایران وجود داشته باشد به منظور آنکه منافع آمریکا حفظ شود. این موضوعی بسیار بدیهی است. در حال حاضر، برای اوپاما بسیار دشوار است که خرد متعارف در واشنگتن را برای رویکردی تطابق جویانه تر در قبال ایران نقض کند. اوپاما دارد تلاش می کند که راه حلی قابل قبول تر برای حل مسأله هسته ای ایران پیدا کند. ما همه امیدواریم که این امر اتفاق افتد. اما مرکز بلفر چگونه می تواند کمک کند تا این شناخت سنتی از ایران تغییر کند؟ نظر شما درباره ایران به عنوان یک متفکر ارشد آمریکایی چیست؟

پروفیسور گراهام آلیسون: من معتقدم که ایران از لحاظ منطقه ای و جهانی و نیز برای آمریکا مهم است. اگر شما به وب سایت مرکز بلفر مراجعه کنید، می بینید که یکی از صفحات آن به نام "ایران" است و ما سعی می کنیم که هر روز یا هر دو روز یک بار، پیشرفت های اصلی در ارتباط با گفتگوها درباره روابط ایران - آمریکا را در این صفحه بارگذاری کنیم. ما خیلی علاقمندیم تا دیدگاه و نگاه ایرانی بیشتری را داشته باشیم. بیشتر مردم که دارند می نویسند، آمریکایی هستند اما ما بسیار علاقمند به شنیدن نظرات در سطح بین المللی هستیم؛ از جمله دیدگاه های ایرانی ها درباره مسائلی که بحث یا مناظره می شوند. من، خود دارم سعی می کنم که دوباره درباره ایران فکر کنم زیرا تردیدی وجود ندارد که اختلافات عمیق و آشکاری میان دولت ایران - آن گونه که حداقل به نظر می رسد که در بافت آمریکایی فهمیده می شود - و دولت و سیاست آمریکا - آن گونه که در بافت ایرانی درک می شود - وجود دارند؛ این امر را به ویژه، به سادگی از طریق روایت های تاریخی می توان پی برد.

از نقطه نظر منافع ملی واقع گرایانه ما، این پرسش مطرح است که منافع ملی آمریکا در منطقه چیست و سلسله مراتب این منافع چیست؟ همچنین، منافع ملی ایران و سلسله مراتب منافع ملی ایران چیست؟ و آیا منافع این دو کشور بیشتر با یکدیگر مشترک است یا بیشتر در تضاد با هم هستند؟ به نظر من، در حالی که بدون تردید، در برخی از حوزه ها، منافع آنها متضاد با یکدیگر است، اما حقیقت این است که در برخی حوزه های دیگر منافع مشترک وجود دارد. منافع مشترک ما را سوق می دهد که دوباره به این سؤال نگاه کنیم؛ چرا دو طرف خود را به عنوان دشمنان و رقبای اصلی در منطقه قلمداد می کنند؟ همان طور که پیش تر گفتیم، یک اصل روابط بین الملل این است که

دشمن دشمن من، دشمن من نیست. ولی ما اگر به تاریخ اخیر نگاه کنیم، این سؤال مطرح می‌شود که "چرا من فکر می‌کنم که این، دشمن اصلی من است؟". به نظرم، ما باید به وضعیت کنونی نیز نگاه کنیم. من حوزه‌های اشتراک منافع را بیشتر از تضاد منافع می‌بینم. بنابراین، دلیل اینکه ما در مرکز بلفر، پروژه جدید "ایران" را شروع کرده‌ایم، این است که من امیدوار و خوشبین هستم که ما می‌خواهیم بهبود روابط ایران - آمریکا را مشاهده بکنیم.

به نظر من، اگر ایران و گروه ۵+۱ بتوانند به برخی توافقات در زمینه پرونده هسته‌ای دست پیدا کنند - که به نظرم، دشوار خواهد بود اما یقیناً غیرممکن نیست - ، آنگاه ممکن است فضای جدیدی ایجاد شود که در آن شماری از موضوعات دیگر دوباره محاسبه شوند؛ البته، نه به اندازه شدت و جدیت معامله بزرگ چین و آمریکا بلکه، به نحوی که شما رفتار دوافکتوی همکاری جویانه‌تری را میان دو طرف ببینید تا رفتاری ستیزه‌جویانه و کشمکش‌گونه.

دکتر کیهان برزگر: دکتر آلیسون، بسیار سپاسگزارم. به نظرم، این مقدمه بسیار خوبی برای ورود به شنیدن نقطه نظرات و سؤالات حضار جلسه است.

آقای روزبه حاتمی: آقای دکتر آلیسون بسیار سپاسگزارم. به این پژوهشکده خوش آمدید. من پژوهشگر مهمان پژوهشکده و فارغ التحصیل کارشناسی ارشد مطالعات منطقه ای هستم. سؤال اول من درباره تاریخ روابط ایران - آمریکا است. همان طور که همه می‌دانیم، نخستین ارتباط ایران و آمریکا پس از انقلاب اسلامی، "ماجرای ایران - کنترا" نامیده می‌شود. همان طور که ما می‌دانیم مک‌فارلین به ایران آمد و مذاکراتی پنهانی وجود داشت. من می‌خواهم از شما درباره نگاه آمریکا به این مذاکرات سؤال کنم. چه کسی مانع این مذاکرات پنهانی شد؟ زیرا به نظر می‌رسد که ما تقریباً مذاکراتی دو ساله را داشتیم اما در نهایت، به هیچ کجا نرسیدیم. دوم آنکه، شما عنوان کردید که ۲۵ سال پیش، شوروی سابق دشمن ایران بود. اما من می‌توانم به نمونه‌هایی اشاره کنم که شوروی سابق به ما طی جنگ ایران - عراق کمک کرد. آنها از ما حمایت کردند و برای نخستین بار پس از انقلاب، شوروی سابق قطعنامه ایی را به نفع ما در سازمان ملل وتو کرد، آنها از ما حمایت کردند و در پایان جنگ، آنها در برابر تحریم‌های تسلیحاتی مقاومت کردند. سومین سؤال من درباره دو کشمکش عمده ای است که این روزها ایالات متحده با آنها مواجه شده است؛ مسأله اوکراین و گروه تروریستی موسوم به دولت اسلامی عراق و شام (داعش). به نظر می‌رسد که این روزها اوباما با دو موضوع

دشوار مواجهه است. اوباما در دانشکده نظامي وست پوينت اظهار کرد: «... اقدام نظامي آمريکا نمي تواند يگانه - يا حتي اصلي ترين - عنصر رهبري ما در هر موردی باشد. شايد ما بهترين چکش را داشته باشيم اما اين بدین معنا نيست که هر مشکلي ميخي است». بنابراین، به نظر مي رسد که آمريکايي ها نمي خواهند سربازان خود را اعزام کنند؛ آنها نمي خواهند سربازان بيشتري را به ميدان اعزام کنند و آنها مي خواهند بر موازنه قدرت تاکيد کنند. آیا به نظر شما، گزینه سومي علاوه بر موازنه قدرت و اعزام سربازان وجود دارد؟

آقای روح الله موسوي مدني: من فارغ التحصيل کارشناسي ارشد روابط بين الملل هستم. سؤال من درباره سياست خارجي ايالات متحده در قبال حوادث خاورميانه است. به نظر مي رسد که سياست خارجي آمريکا در ارتباط با حوادث منطقه آنقدر شفاف نيست. جزييات بسياري درباره سياست خارجي آن وجود دارد. آیا همان طور که آنها در سياست رسمي شان دارند اظهار مي کنند، از يك عراق متحد و يکپارچه حمايت مي کنند؟ يا آنها دارند به "هرج و مرج سازنده" (Constructive Chaos) باز مي گردند که همان تجزيه کشورها در منطقه و ايجاد کشورهای جديد بر اساس قوميت و مذهب است؟

خانم مهدخت ذاکري: من دانشجوي دکتری روابط بين الملل در دانشگاه مدیترانه شرقی در قبرس هستم. من دو سؤال دارم. همان طور که مي دانيم "تقاضا" يکي از ارکان سه گانه "ديپلماسي اجبار" است. سؤال من اين است که آیا اصلاً تقاضايي که غرب و آمريکا از ايران دارد، از لحاظ بين المللي مشروعيت دارد؟ سؤال دوم من اين است که آیا ضمانتي هست تا آمريکا که تقاضاهي بيشتري از ايران در آینده نداشته باشد؟

دکتر اميرھوشنگ ميرکوشش: من فارغ التحصيل مقطع دکتری در رشته روابط بين الملل و پژوهشگر مهمان اين پژوهشکده هستم. همان طور که شما مي دانيد، ايران قدرت ذاتي خاورميانه و خليج فارس مي باشد؛ به دليل مردم خود، منابع نفتي استراتژيک، فرهنگ، تاريخ و همچنين، همان طور که مي دانيد منشأ تروريسم جديد يعني القاعده، دولت اسلامي عراق و شام و ... عربستان سعودي و حکومت آن است. چرا ايالات متحده از عربستان و سياست هاي آن حمايت مي کند؟ و چرا آمريکا ايران را به عنوان يك قدرت منطقه اي به رسميت نمي شناسد؟ به چه دليلي آمريکا

دارد از عربستان حمایت می کند؟ کدامیک از این دو کشور تهدید بزرگ تری را برای امنیت آمریکا ایجاد می کنند؟ و در نهایت، شما چشم انداز يك معامله بزرگ میان ایران و آمریکا را چگونه می بینید؟

پروفیسور گراهام آلیسون: من به طور معکوس و خلاصه به سؤالات جواب خواهم داد. به نظرم، سؤال آخر، پرسش بسیار خوبی است. معمایی وجود دارد که چرا در روابط منطقه‌ای، ایران در ذهنیت آمریکا به عنوان دشمن اصلی ظاهر شده است، در حالی که همان طور که شما گفتید، تروریسم در تقریباً همه اشکال آن در منطقه، از ایران یا از مناطق شیعی نشأت نمی‌گیرد. به نظرم، آمریکایی‌ها به تدریج به این درک رسیده‌اند که هم شیعیان و هم سنی‌ها و نیز نزاع شیعی - سنی ممکن است منبع تروریسم عربی مدرن باشند. همان طور که ما دیده‌ایم، قربانیان آن فقط آمریکایی‌ها نیستند، بلکه ایرانی‌ها و دیگران نیز قربانیان آن هستند. بنابراین، به نظرم، این موضوع، موضوعی کاملاً خوب برای کار تحلیلی در ایران و ایالات متحده است که به مردم کمک می‌کند تا به این تصویر دست پیدا کنند که چرا این مسأله‌ای پیچیده‌تر است و چرا آمریکایی‌ها تا حدی تروریسم را به عنوان یکی از تهدیدات بزرگ علیه آمریکا تلقی می‌کنند؟

درباره سؤالی که توسط دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل از دانشگاه قبرس پرسیده شد، باید گفت که دیپلماسی اجبار مانند امری بد به نظر می‌رسد. به نظرم، آن مانند مفهوم دیپلماسی نیست. در امور بین‌المللی، همه روابط اجباری هستند. بنابراین، به نظر من، آن بخشی از ماهیت امور بین‌المللی است و اهرم نظامی یا قدرت سخت در دیپلماسی و یا جستجو برای راه‌حل‌های خلاقانه، راه‌حل‌های جایگزین نیستند. بلکه، آنها مانند انگشتان یک دست هستند و ما به همه آنها نیازمندیم؛ چرا که در روابط میان کشورها به طرز اجتناب‌ناپذیری درجه‌ای از تلاش به منظور تنظیم کردن ضررها و مزایا برای برانگیختن رفتار همکاری جویانه وجود دارد و این امر در روابط بین‌الملل طبیعی است. بنابراین، در ارتباط با سؤال خاص شما یعنی «اگر ایران برخی از تمایلات یا تقاضاهای آمریکا را بپذیرد، آیا تضمینی وجود خواهد داشت که بر آن چیزی اضافه نشود؟»، باید گفت که جواب منفی است. همین طور، «اگر آمریکا برخی تقاضاهای ایران را قبول کند، آیا تضمینی هست که تقاضای بیشتری از سوی ایران در آینده وجود نداشته باشد؟»، جواب به این سؤال نیز منفی است؛ چرا که برقراری توازن و روابط پیچیده است و در روابط، دیدگاه‌های مختلف و ابعاد متعدد نفوذ مطرح می‌شوند. به نظرم، این موضوعی صحیح است که در روابط خود حتی با متحدان نزدیک خود، می‌خواهید که روابطی عادی یا خصمانه داشته باشید.

در ارتباط با سؤال پرسیده شده درباره عراق که «آیا آمریکا به دنبال ایجاد یا کمک به بازسازی رژیمی منسجم و یا به دنبال هرج و مرج و بازترسیم مرزها است؟»، باید گفت که به نظر، هیچ تردیدی وجود ندارد که دولت اوپاما، آرزو دارد و امیدوار است که حکومتی منسجم در بغداد وجود داشته باشد؛ به طوری که حکومت همه مردم و همه گروه‌های مهم و متنوع عراق باشد و بتواند آنها در کنار یکدیگر زندگی کنند. بنابراین، آمریکا تلاش کرده است تا حامی حکومت مالکی باشد. اما "به نظر من"، مالکی به عنوان یک رهبر، اقدامات ناامیدکننده‌ای را انجام داده و موجب شده که تقریباً همه به او بی‌اعتماد باشند، او درجه‌ای از همکاری سنی‌ها را حفظ نکرده، او درجه‌ای از همکاری کردها را نیز حفظ نکرده، و در حال حاضر که او به کمک نیاز دارد، کمک زیادی را نتوانست دریافت بکند. آمریکا دارد تلاش می‌کند که برای حکومت کنونی بغداد کمک‌کننده و مفید باشد. همچنین، آمریکا امیدوار است که حکومت بغداد بتواند حکومتی مفید باشد، بدون اینکه از جانب حکومت عراق به جنگ بازگردد. به نظر من، امکان اینکه آمریکایی‌ها به هر دلیل ممکن، به عراق برای جنگیدن دوباره بازگردند، تقریباً صفر است و اگر عراق سر از تجزیه درآورد، این انتخاب آمریکایی‌ها نمی‌باشد، آنها به دنبال هرج و مرج نیستند. ولی این امر اتفاق خواهد افتاد.

سرانجام آنکه، مجموعه‌ای از سؤالات بسیار خوب درباره جنگ ایران - عراق مطرح شدند. شما یقیناً درست می‌گویید که شوروی سابق به طور چشمگیری برای ایران طی جنگ ایران - عراق کمک کننده بود و آمریکایی‌ها اساساً به هر طرف که شکست خورده به نظر می‌رسید، داشت کمک می‌کرد؛ چرا که از نقطه نظر آمریکا، جنگ چیز بدی برای دو طرف نبود. از سوی دیگر، اگر شما به سلسله مراتب تهدیدات عنوان شده توسط شورای امنیت ملی ایران یا رهبر ایران نگاه کنید - که تهدیدات علیه رژیم را معرفی می‌کنند - می‌بینید که شوروی سابق در صدر تهدیدات بود زیرا ایران از لحاظی، هراس از حمله شوروی سابق به این کشور را داشت.

در ارتباط با مسأله اوکراین و عراق باید گفت که اوپاما آنچه را در عراق و اوکراین اتفاق افتاده است، پیش‌بینی نکرد. به نظر، اساساً حالت ایده‌آل برای عراق این است که ما در این کشور یک حکومت ائتلافی از برخی رهبران را داشته باشیم. سپس، بتوانیم همکاری عملی (دوفاکتو) میان آمریکا و ایران در ارتباط با داعش را پیدا بکنیم و نیز کمک‌هایی از سوی گروه‌های سنی مختلف داشته باشیم که به نظر، آنها کاملاً آماده جنگیدن هستند. همچنین، به نظر، آنها به آن اندازه که خودشان را نشان می‌دهند، ترسناک نیستند. در خصوص مسأله اوکراین، من معتقدم که طرح کلی یک

موافقتنامه درباره اوکراین معلوم است. من دو هفته پیش، نوشته‌ای با عنوان "چگونگی حل بحران اوکراین؛ منافع ملی" را نوشتم. اساساً، طرح کلی این است که اگر اوکراین آماده باشد - که به نظر من، آقای پروشنکو در حال حاضر آمادگی دارد - بیان کند که این کشور قصد دارد در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، در ۲۵ سال آینده، "یک کشور غیروابسته به بلوک‌ها" (a Non- Bloc Country) باشد، عضو ناتو نباشد، قصد دارد هم با اتحادیه اروپا و هم با روسیه همکاری کند و تا حدی یک حکومت غیرمتمرکز را خواهد داشت؛ چرا که استان‌های دونتسک و لوهانسک در شرق اوکراین درجه‌ای از خودمختاری را دارند. این راه‌حل به اندازه کافی، راه‌حلی خوب برای اوکراین است و همین طور، به اندازه کافی، راه‌حل خوبی برای روسیه، ایالات متحده و اروپاست.

دکتر کیهان برزگر: سپاسگزارم. در این مرحله، ما فقط سؤالات و دیدگاه‌های کوتاه را مطرح

می‌کنیم.

آقای رحمت حاجی مینه: من پژوهشگر مهمان این پژوهشکده و دانشجوی دکتری روابط

بین الملل در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران هستم. من می‌خواهم درباره ساختار نظام جهانی سؤال کنم. بحران‌های بسیاری در سراسر جهان به ویژه در ارتباط با ساختار جهانی وجود دارد. نظر شما درباره این ساختار چیست؟ آیا آن در حال حاضر، هژمونی است یا نظام چندقطبی؟ زیرا چالش‌های بسیاری نسبت به قدرت آمریکا و به ویژه انتقادات زیادی وجود دارند؛ با وجود آنکه ایالات متحده مخالف سیاست‌های رئیس‌جمهور است. سؤال دوم من درباره وضعیت کنونی عراق به ویژه فعالیت‌های داعش در بغداد است که برخی فرصت‌ها و تهدیدات را برای همه طرف‌ها، به ویژه برای همکاری میان آمریکا و ایران در ارتباط با این مسأله ایجاد کرده است. اما موضوع بسیار مهم تر، نتایج و تبعات این مسأله است. همان طور که جو بایدن، معاون اوپاما درباره تجزیه عراق دارد صحبت می‌کند. نظر شما درباره این وضعیت چیست؟ آیا عراق به سه بخش تجزیه خواهد شد؟ و آیا این امر به نفع آمریکاست یا نه؟

دکتر بهادر صادقی: من عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی و پژوهشگر مهمان این

پژوهشکده می‌باشم. سؤال من اساساً درباره منافع است؛ چرا که شما بسیار از واژه "منفعت" استفاده کردید. اساساً ایالات متحده بر اساس منافع عمل کرده است. همان طور که ما می‌دانیم، ایالات متحده در افغانستان، سوریه و عراق است. بنابراین، مسأله این است که چه کسی پشت پرده

تمامی این مسائل است و چه کسی منفعت آخر و اصلی را می برد؟ دومین سؤال من درباره روابط ایران و آمریکا است. آیا فعالیت‌های علمی - آموزشی خاصی در مرکز شما وجود دارد که بتواند به برطرف کردن بی‌اعتمادی ۲۵-۲۴ ساله میان آمریکا و ایران کمک کند؟

آقای مجید مهاجرانی: من دانشجوی دکتری روابط بین الملل هستم. من نقطه نظر مختصری را می خواهم عنوان کنم. در اینجا، همه درباره داعش دارند صحبت می کنند. به نظرم، ما باید تاحدی سنی‌ها را مجبور کنیم که نیروهای خود را به میدان اعزام کنند و از نیروهای آنها برای تأثیرگذاری بر داعش استفاده کنیم. سپاسگزارم.

دکتر کیهان برزگر: خوب، این آخرین سؤال بود؛ اما من خودم نظرات خیلی کوتاهی هم درباره سعودی‌ها دارم اما شما بفرمایید.

پروفسور گراهام آلیسون: سؤالات بسیار جالبی مطرح شدند. من از آخرین سؤال شروع به پاسخ دادن می‌کنم. به نظرم، این ایده که سنی‌های منطقه باید بخشی از راه حل برای مسأله داعش باشند، کاملاً صحیح است و من معتقدم که به عنوان مثال، گفتگوهای درباره اینکه چه نقشی را سعودی‌ها در ارتباط با داعش ایفا کنند، باید وجود داشته باشد؛ در چارچوب اینکه این وضعیت را بدتر نکنند زیرا نسبت داده می‌شود که نه حکومت سعودی، بلکه برخی افراد در عربستان سعودی یا در منطقه حامی برخی از عناصر این گروه بوده‌اند. به نظرم، اگر قرار باشد داعش منزوی شود یا شکست خورد، لازم است که سنی‌ها بخشی از راه‌حل باشند، نه یک راه‌حل آمریکایی شیعی.

سؤالات بسیار جالبی درباره نقش سازنده آمریکا، چالش‌های جهانی و ساختار [نظام] جهانی پرسیده شدند. این‌ها مسائل بسیار مهمی برای اندیشیدن هستند. به من اجازه دهید که به استاد سالخورده خود، هنری کیسیجر اشاره کنم. جدیدترین کتاب او که نوشتن آن را دارد به پایان می‌رساند، درباره نظم جهانی است. او در این کتاب سعی در اندیشیدن درباره اینکه وضعیت نظم جهانی چیست، دارد. به نظر می‌رسد که [از دیدگاه او] آن در حال فروپاشی است و چیزها بی‌نظم هستند. در حال حاضر، اغلب، آمریکایی‌ها تصویری تک قطبی یا یگانه ابرقدرت را از ساختار نظم جهانی توصیف می‌کنند و یا خط فکری دیگری که آمریکایی‌ها دوست دارند آن را به کار ببرند، این است که آمریکا باید رهبری کند؛ چرا که اگر آمریکا رهبری نکند، جهان دچار مشکل خواهد شد. به نظرم، همه این‌ها قابل تردید هستند. بنابراین، من با هیچ یک از این نظرات موافق نیستم. جهان متشکل از ۷/۵ میلیارد مردم

و در حدود ۲۰۰ کشور است، در حالی که ایالات متحده تقریباً ۳۳۰ میلیون نفر جمعیت دارد. بنابراین، باید به ظرفیت ایالات متحده برای معطوف شدن (پرداختن) به جهان توجه کرد. به نظرم، از لحاظ منطقه‌ای، دیگر دولت‌ها مجبور خواهند بود که نقش بسیار بیشتری را در پرداختن به مشکلات خودشان ایفا کنند و آمریکا حل هر مشکلی را در اوکراین رهبری نخواهد کرد. تولید ناخالص داخلی اروپایی‌ها، ۵ برابر روسیه است و هنگامی که آن حوادث در اوکراین اتفاق افتاد، آنها آن را "۱۱ سپتامبر" برای آمریکایی‌ها" خواندند و درخواست کمک کردند. در عراق، آمریکایی‌ها مسئولیت ویژه‌ای را با توجه به نقشی که در آنجا ایفا کردند، دارند. اما چرا عراق، همیشه مشکل آمریکایی‌هاست یا چرا هر مسأله‌ای مشکل ما می‌باشد؟ به نظرم، این شناختی غلط از هم درک آمریکایی‌ها از این وضعیت و هم ظرفیت آمریکایی‌ها برای سر و کار داشتن با این وضعیت است. بنابراین، در تصویر من از آسمان آبی، این ایده اصیل وجود دارد که آمریکا باید تلاش کند تا جامعه‌ای را بسازد که در کشور خودبه‌طور موفقیت‌آمیزی کار کند و در حال حاضر، ما به اندازه کافی مشکلات برای پرداختن به آنها را داریم. یک جامعه دموکراتیک موفق، جامعه‌ای است که به اندازه کافی، امنیت برای خودش را فراهم می‌کند. سپس، آن جامعه به تدریج روابط امنیتی با دیگر طرف‌ها به منظور ایجاد ثبات بیشتر ایجاد می‌کند؛ به ویژه اگر شما به ساختارهایی که پس از جنگ جهانی دوم در ناتو ایجاد شدند، نگاه کنید، این موضوع را مشاهده می‌کنید. از این رو، اروپا در حال حاضر تقریباً امن است به طوری که خود می‌تواند نقش ایفا کند. همچنین، در این ارتباط، می‌تواند به پیمان امنیتی آمریکا و ژاپن اشاره کرد. اما این طرز فکر که در هر منطقه‌ای و در هر وضعیتی، آمریکایی‌ها یا باید به اندازه کافی هوشمند باشند که بدانند راه‌حل ممکن چیست و یا آنها ظرفیت پرداختن به آن وضعیت را داشته باشند، یک اشتباه است.

دکتر کیهان برزگر: به نظرم، ما هم اکنون دیدگاه آمریکا نسبت به سیاست منطقه‌ای و ایران

را بهتر درک می‌کنیم. دکتر آلیسون، از شما برای بیان کردن نظراتتان بسیار سپاسگزارم. به نظرم، این جلسه‌ای بسیار غنی و آموزنده بود. من از شما برای اینکه بسیار با دقت به سؤالات پاسخ دادید، سپاسگزار می‌کنم. مایه خوشحالی فراوان است که ما در این پژوهشکده میزبان شما بودیم. در حال حاضر، ما دو کار دیگر داریم که باید انجام دهیم. اول، در کنار هم چند عکس یادگاری می‌گیریم. سپس، می‌توانیم گفتگویمان با دکتر آلیسون را در زمان پذیرایی نیز ادامه دهیم. اما پیش از آن، اجازه دهید تا از پرفسور آلیسون، رئیس مرکز بلفر دانشگاه هاروارد تشکر کنیم (تحسین حضار).